

:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:
🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart

#پارت749

#پرستار_شیطنت_هایم

صورتش قرمز شده بود معلوم بود بهش
فشار اومده.

دستش رو بالاتر برد و گره رو شل کرد.

- کراوات رو با طناب دار اشتباه گرفتی!

شونه‌ای بالا انداختم:

- من همین شکلی بلام.

پوکر گفت:

- منظورت اینه فقط بلدی خفه کنی؟
یا کارای دیگه ای هم بلدی!

نتونستم لبخند شیطانیم رو پنهون کنم که
همون لحظه فهمید از قصد اینکار رو کردم.

برای همین بود که اخمش پر رنگ تر شد،

یه قدم عقب رفت، گره رو باز کرد و اینبار
خودش انجام داد.

جاش بود که تورو ..

تهدید کرد:

- تلافی میکنم میدونی که
بالاخره نوبت منم می‌رسه!

[@Nil_ParstaR_Nil :hearts:💙]°

:💙:blue_heart:💙:blue_heart:💙:blue_heart:💙:blue_heart:
💙:blue_heart:💙:blue_heart:💙:blue_heart

#پارت 750

#پرستار_شیطنت_هایم

قشنگ هرچی می‌گفت به شب می‌رسید؛
انگار که منتظره عروسی تموم شه بچه‌ها
رو دک کنه و بعد... من بمونم و اون کارای
شیطنتیش

هر طرف اتاق رنگ و دکور خاص
خودش رو داشت.

انواع ژست رو با هر طرف اتاق گفت
و انجام دادم و عکس گرفت.

یکی از ژست‌ها درحالی که روی مبل نشسته
بودیم داریوش دستش دور گردنم بود
و لب*ش ل*بم رو لم-س می‌کرد.

همین که صدای چیلیک دوربین اومد
یهو ل-بم رو بین دندونش گرفت و فشار داد.

دردم اومد و با دست هلش دادم عقب.

با شیطنت ابرو بالا مینداخت.

فهمیدم که اون گاز تلافی کراوات بوده.

رنگ قهوه‌ای رژ روی لبش مونده بود.

انگشتم رو بردم جلو که پاکش کنم.

عقب نکشید و گفت:

[@Nil_ParstaR_Nil :hearts: 🍷]°

:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:
🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart

#پارت754

#پرستار_شیطنت_هایم

صدرا درحالی که لوچش آویزون بود
اعتراض کرد :

- چرا اول به اون دادی و من ندادی؟

داریوش به شوخی گفت:

- چون با اون چشما بنظر نمیرسید بتونه
یک ثانیه هم منتظر بمونه،
یوقت اذیتش میشد بار داشته باشه.

پوکر شدم.

رو به داریوش کردم با حرکت ابرویی

سارا با شگفتی پرسید:

- بچههه؟

یعنی نی نی قراره بیاد؟

پوزخندی زدم:

- مگر اینکه از قارچی که دیشب
خوردیم حامله شده باشم.

داریوش خندید:

°[👉:hearts:@Nil_ParstaR_Nil]

:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:
🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart

#پارت757

#پرستار_شیطنت_هایم

همونطور که عینک رو چشمش بود هوفی کشید؛
انگار که حوصله‌ی توضیح نداشته باشه:

- خب این نی نی چجور بیاد؟

باید کسی دعا کنه؟

توضیح میخوام

- من میدونم که در اصل پدر و مادرا باهم
دعا میکنند تا خدا بهشون نی نی بده.

ولی دقیق ترش رو نمیدونم

سارا با تعجب گفت:

- جدااا؟ یعنی اینجوریه؟

صدرا بادی به غبغب انداخت و جواب داد:

- آره خب.

خیالم راحت شد.

صدای خنده داریوش بلند شد
منم پشت بندش خندم گرفت.

صدرا گفت:

- چرا میخندین؟
فکر میکنین شوخی میکنم؟

جوابی بهش ندادیم.

°💕:hearts: @Nil_ParstaR_Nil

:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:
🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart

#پارت760
#پرستار_شیطنت_هایم

- ولی من که پسرم...

شونه بالا انداختم:

- خدا که مثل آدمای نیست بین آدمای بخاطر

جنسیتشون تفاوت بذاره.

صدای خنده داریوش بلند شد.

- اذیت نکن بچه‌هام رووو

رو به بچه‌ها گفت:

- دروغ میگه، مردا حامله نمیشن.

سارا اب دهنش رو قورت داد و گفت:

- اما من که جرئت ندارم سرچ کنم.

صدرا تایید کرد:

- با اینکه مردا حامله نمیشن منم همینطور.

[@Nil_ParstaR_Nil :hearts: 🍷]°

:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:
🦋:blue_heart:🦋:blue_heart:🦋:blue_heart

#پارت762

#پرستار_شیطنت_هایم

همونطور بهش با چشم ریزکرده داشتم
نگاه می‌کردم که گفت:

- چرا اینطوری نگام میکنی؟

ابروم رو بالا بردم:

- تو چرا اونطوری نگاهم کردی؟

خندید:

- هیچی داشتم به این فکر میکردم که نه
بلدی بخوری خوبشم بلدی!

چشمام گرد شد..

- چيو بلام ؟!!!!

خودت بهتر ميدونی والا.

ای کوفت .. بیا برو خجاءالت بکش

- مرد، از دست تو یه بستنی قیفیم
نمی‌تونیم بخوریم؟

- به من چه خب؟

روم روبرگردوندم که نبینه داره خندم میگیره و
بستنی رو شروع کردم دور از
چشم اون خوردم.

به نونش که رسیدم، سمتش برگشتم.

داشت با قاشق پلاستیکی بستنی
لیوانیش رو می‌خورد